



خبر سعید پس از ۳۲ سال آمد

یوسف گم گشته

خانه پر شده بود از فرماندهان و هم‌زمان سعید و تعدادی خبر نگار که می‌خواستند ثبت کنند این لحظات را، همه گرد خانواده شهید حیدری حلقه زده بودند و آماده اعلام خبری که ۳۲ سال این خانواده را چشم انتظار گذاشته بود. اهالی خانه متوجه حس غریبی شده بودند و بی تاب و گریان، منتظر بودند برای شنیدن خبر احراز هویت.

■ رویای پدر به حقیقت پیوست

حاج آقا حیدری، پدر شهید با نگاهی که در آن شوق شنیدن خبر مزار فرزندش نمایان بود، آرام اما پرسش‌و می‌گوید: سال ۱۳۶۲ بود که سعید در عملیات خیر به شهادت رسید، قبل از شهادتش خواب دیدم که سعید همانند ابری بالای سر من است و بدنم را محکم گرفت، چند ثانیه طول نکشید که صدایی آمد و او را با خودش برد، همیشه از مفقودالائری او ناراحت بودم و انتظار آمدنش را می‌کشیدم، تا این که خواب دیدم در یک بیابان بزرگ مقبره ای وجود دارد، صدایی مرا فراخواند و می‌گفت که سعید شما اینجاست؛ من فکر می‌کردم دیگر پیکرش بر نی‌گردد اما برایم خیلی جالب است که می‌بینم توصیفاتی که برادران پاسدار از جایگاه تدفین شهدای گمنام در یادگان شهید کاوه می‌کنند با خوابی که من دیده ام تطبیق می‌کند.

حاجیه خانم بابازاده، مادر شهید نیز از چگونگی با خبر شدن شهادت فرزندش که در ۸ اسفندماه شهید شده بود، این‌طور به ما می‌گوید: ۲۸ اسفندماه سال ۱۳۶۲ بود، برای خرید شیرینی روز عید نوروز بیرون رفته بودم، با خودم می‌گفتم الهی بیرم برای مادران شهدا که در این روزها که همه شاد هستند، در غم فرزندان شهید خود نشسته‌اند.

دیری نگذشت که به خانه رسیدم و متوجه حضور یکی از هم‌زمان سعید شدم، ناگهان فکراهایی که لحظاتی پیش در ذهنم خطور می‌کرد، برای خودم پیش آمد و خبر شهادت سعید را شنیدم. . .

■ گفته بودند شاید پیدا شود

مادر این شهید بزرگوار در حالی که بغض گلویش صحبت کردن را برایش سخت کرده بود، می‌گوید بعد ازشنیدن خبر شهادت فرزندم، پرسیدم پیکر فرزندم پس چه شد؟! تنها یک پاسخ برایش داشتند که شاید پیدا شود. . . ۳۲ سال چشم انتظار برگشتن پیکر پسرم بودم، سعید تنها ۲۲ سال داشت که شهید شد و اگر الان در کنارم می‌بود ۵۴ ساله بود. مادر شهید می‌گوید: هنگامی که خبر آوردند فرزندم حدود۹ سال است در یادگان شهید کاوه، نزدیک سکونت ما آرام گرفته خیلی خوشحال شدم. در این ۳۲ سال مفقودی فرزندم روزهای سختی را گذراندم، همیشه ناراحت بودم که هیچ خبری از پسرم ندارم، اما اکنون خانواده‌نمهربان را باید شاکر باشم چون دیگر چشم انتظار نیستم که چه‌هنگامی در خانه را می‌زدند تا خبر پیدا شدن سعیدم را بیاورند.

این مادر ۷۳ ساله از دلتنگی‌ها و درد دل‌های تنهایی اش با سعید براینان می‌گوید: هر وقت در این مدت دلم برایش تنگ می‌شد، در مقابل عکس سعیدم می‌ایستادم و با او حرف می‌زدم. . . .

مادر شهید اما حرف‌های دیگری هم دارد که حکایت غصه هایش است: ما واقعا رنج می‌بریم وقتی می‌بینیم این همه بدحجابی در جامعه وجود دارد. برای جوانان غصه می‌خورم و امیدوارم خداوند همه را به راه راست هدایت کند. زهرا خانم خواهر بزرگ تر سعید هم با شنیدن خبر احراز هویت برادرش حال و هوای متفاوتی پیدا کرده بود. او از رابطه صمیمی و نزدیک برادرانه و خواهرانه‌شان گفت، این که سعید همیشه از او می‌خواست پدر و مادرش را راضی کند که اجازه دهند سعید به جبهه برود. بعد از مفقود شدن سعید ما هیچ گاه احساس نمی‌کردیم او در بین ما نیست و هیچ گاه فرازهایی از وصیت‌نامه او را که تاکید می‌کر مدافع نظام اسلامی و ولایت فقیه باشیم، فراموش نمی‌کنم.



ابتدای این هفته بود که خبر احراز هویت و شناسایی شهید «سعید حیدری» به انتظاری ۳۲ ساله پایان داد وشوقی وصف‌ناپذیر را برای پدر و مادر و خواهران او پدید آورد. شامگاه یکشنبه گذشته خانه شهید «سعید حیدری» مملو از احساسات و عطر شهید سعید حیدری شده بود. . . بعد از ۳۲ سال خبر شناسایی هویت این شهید از طریق آزمایش دی.ان.ای پایان انتظاری بود برای خانواده سعید. شهید سعید حیدری متولد ۱۲ فروردین ماه ۱۳۴۰ در مشهد چشم به جهان گشود. با عضویت در بسیج طی سه مرحله از طریق لشکر پنج نصر خراسان به جبهه اعزام و در واحد تخریب این لشکر مشغول خدمت شد و در ۸ اسفند ماه ۱۳۶۲ در عملیات خیر در جزیره مجنون طعم شهادت را چشید و به آسمان پر گشود. شامگاه یکشنبه گذشته حال و هوای منزل شهید حیدری متفاوت بود؛ دور تا دور



خواهرانه‌هایی برای سعید

■ سعید و هدیه هایش

مریم خانم دیگر خواهر سعید هم در این میهمانی برای ما از خواهرانه هایش می‌گوید: خلوص نیت در گفتار و رفتار او همیشه برای من و فرزندانم الگو بوده است. برادرم بعد از گذراندن دوره سربازی در ۲۲ سالگی اعازم جبهه شد و هر وقت برای مرخصی به مشهد می‌آمد مقید به صله رحم و دید و بازدید از اقوام و همچنین اهل هدیه دادن بود. او درحالی که بغض گلویش را می‌فشرد، ادامه می‌دهد: برای خانواده‌ما روشن بود که سعید یک روز پیدا می‌شود و من خواب دیده بودم و یقین داشتم برادر عزیزم پیدا می‌شود و شاهد چنین روزی خواهم بود. من معلم هستم و همیشه در کلاس برای دانش آموزان صحبت‌می‌کنم که خیلی‌ها برای حفظ ناموس و خاک و وطن جان فشانی کردند و توصیه‌ام به عنوان یک خواهر شهید به هموطنان عزیزم این است که حافظ خون شهدا و ارزش‌های اسلامی باشند.

■ آکاهم ساخت و به عشق رساند...

خواهر کوچکتر سعید که با او چهارده سال اختلاف سنی دارد از خاطرات شیرین برادرش براینان می‌گوید: هنگامی که برادرم به جبهه رفته بود۹ سال داشتم، اما آنچه از برادرم در ذهنم مانده است عشق و محبت یک برادر به خواهر کوچکش است. او به نقاشی‌هایی که آثار هنری سعید بوده‌است اشاره می‌کند و می‌گوید: یادم نمی‌رود در همان دوران، نقاشی کشیده بودم که سعید آن را باخود به جبهه برده بود و می‌گفت به همه دوستان رزمنده‌ام نشان دادم. در حالی که نگاهش حسرت نبودن برادرش را فریاد می‌زد، کلمه به کلمه وصیت‌نامه سعید را از حفظ می‌خواند: با ثنای خالصانه‌ خدای را که انسانم آفرید و مسلمانم نمود و شیعه‌ام ساخت و آگاهم کرد و به عشق رساند و مصلح کرد. . .

داماد خانواده و یکی از هم‌زمان شهید حیدری نیز دراین جمع حضور داشت و درباره سعید می‌گوید: شهید حیدری اسوه و الگوی اخلاق بود و شخصیت فراگیری داشت، او در جبهه برای رزمندگان نهج البلاغه و قرآن را تفسیر می‌کرد. او ادامه می‌دهد: سعید واقعا هنرمند بود و هنرش را در جبهه هم پیاده کرد، برگزاری تئاتر «توبه نصوح» آن هم با رزمندگان تهرچیخی کار بسیار دشواری بود اما او با بهترین شکل آن را در جبهه اجرا کرد.



مزار فرزند در آغوش پدر

عکس: دمقانی

■ تعویض سنگ مزار شهید سعید حیدری

دوشنبه گذشته نیز خانواده شهید هنرمند سعید حیدری که ۳۲ سال پیکر وی به عنوان شهید گمنام در سپاه امام رضا(ع) آرام گرفته بود، بر سر مزارش حضور یافتند و با حضور آن‌ها و مسئولان، سنگ مزار این شهید تعویض شد.

به بهانه سفر ابدی مادر شهیدان حسین و قاسم کارگر

حسین و قاسم دو برادر بودنداز جنس عاشورا

کردم. مادر عزیز مبدا جبهه‌رفتن من را به رخ کسی بکشید؛ چون از اجر شما کاسته می‌شود. امید آنکه از شهیدشدن من هیچ‌گونه استفاده‌ای نشود. من در راه او رفتم و برای او راهم را ادامه خواهم داد.»

■ قاسم برادر حسین

با پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز دفاع مقدس، زمانی که حسین به سپاه می‌پیوندد، قاسم نیز به عضویت سپاه در می‌آید. مادر شهیدان در خاطره ای درباره قاسم به این نکته اشاره کرده است: هرکاری که به او می‌گفتند از آن سر باز نمی‌زد. احساس تکلیف می‌کرد که در موقعیتی که قرار گرفته وظیفه اش را به خوبی انجام دهد؛ از بی‌سیم چی‌بودن تا امدادگری و آشپزی. قاسم به‌ندرت برای مرخصی به خانه می‌آمد. حتی در خانه هم با لباس‌های جبهه رفت‌وآمد می‌کرد و ناگهان متوجه می‌شدی

که به جبهه رفته است. او حتی یکبار در عملیات والفجر۳ مجروح شده بود که ما بعداز شهادتش از این موضوع باخبر شدیم. یکی از ویژگی‌های قاسم، صبوری و استقامت او بود. یکبار زمانی‌که قاسم برای یک عملیات شناسایی به منطقه هور می‌رود، در محاصره عراقی‌ها قرار می‌گیرد اما بدون آنکه دچار ترس و وحشت شود، خود را به داخل مرداب می‌اندازد و پس‌از چندساعت شنا خود را به نیروهای خودی می‌رساند. قاسم در عملیات خیر با وجود اینکه شاهد شهادت برادرش به‌دست صدامیان است، نرفته‌نا روحیه خود را از دست نمی‌دهد؛ بلکه پراکنگیزه‌تر از گذشته مسیر خود را می‌پیماید تا وقت عروجش فرا می‌رسد.

شهیدقاسم کارگر بعداز شهادت برادرش باوجودی‌که فرماندهان اعلام کرده بودند لازم نیست در جبهه شرکت کند اما نمی‌تواند به خودش بقبولاند که ادامه زندگی را در عافیت و آسودگی بگذراند.

بعداز شهادت برادرش، برخی نزدیکان به قاسم گفتند که به جبهه نرود اما او قبول نمی‌کرد. زمانی‌که قاسم برای آخرین‌بار به جبهه می‌رفت، هنگام خداحفاظی به مادر می‌گوید: «اگر من در خانه بنشینم و افراد دیگر هم به جبهه نروند، چه کسی باید از مملکت دفاع کند؟ تا جنگ باشد من هم هستم.» این را گفت و رفت و بعداز یک ماه هم خبر شهادتش را برای ما آوردند.

قاسم در وصیت‌نامه اش چنین برای ما و تاریخ گفته است: «این را می‌دانم که مرگ حق است و پس‌از مرگ همه اعمال ما محاسبه می‌شود و ما باید جواب‌گوی اعمالمان باشیم. کسی روسفید خواهد بود که دنیا را به‌صورت گذرگاهی انتخاب کند نه به‌عنوان اقامتگاهی دائمی. قرآن می‌گوید: آنان‌که ایمان آوردند و از وطن هجرت کردند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند آنان رستگاران و مسعدقندان عالم هستند، پس چرا بهترین راه یعنی شهادت را انتخاب نکنم؟»



شهید حسین کارگر در کنار شهید قراقی